

نویسنده: رانکه (۱)

## بحث انتقادی در تاریخ نویسی

په جمه و تحشیه سرور همايون

رانکه را تاریخ شناسان مرشد مورخان جدید مینامند و آن  
بچندین جهت شماره آثارش از شهرت در میگنزد. اگرچه تحصیلات  
مقدماتی او در زبان و زبان شناسی بوده ولی پس از آنکه زبان شناسی  
همین عاقبت را حتماً بدنبال دارد و وارد میدان تاریخ گردید. در ۱۸۲۴  
به بونیورستی برلین فرا خوانده شد و مدت مدیدی دانشجویان آن موسسه  
عظیم جهانی را به شیوه علمی و انتقادی مطالعه منابع تاریخ و رو به مرفته  
مورخان بک نسل را رشادورهنمائی نمود. در خلال سالهایی که شخصیت  
علمی او بحیث یک فرد پیرو سلیقه رومانیتیک با تمایلات شدید فلسفی  
و مذهبی تشکیل میکرد مطالعه تاریخ را بحیث دانشی بکلی جدا از  
فلسفه و مذهب از یادبرد و در حقیقت با اینکه وی حوادث را پیش ازینکه  
نتیجه فعالیتهای بشری بدانند محصول اراده ذات یکتایی که حوادث به  
اراده او سررشته مییابد، میدانست، معتقد بود که باید تاریخ را با فلسفه  
و مذهب بهم نیا میخت. نکته دیگر اینکه او توجه عمیقی بتاریخ عمومی  
جهانی نشان داد. چنانکه در هشتاد و شش سالگی به نگارش چنین اثری  
دست برد. به نظر رانکه اگرچه هر واقعه خاص دارای ارزش خاصی است  
مع هذا مفهوم حقیقی حوادث زمانی آشکار می شود که آنها را با ارتباط  
شان در مساحه واقعات دیگر و حتی در قبال حوادث جهانی مطالعه کنیم.  
اگرچه در تاریخ نویسی بیغرضی و بیطرفی از دیرباز هوی خردمان  
داشته و پیوسته سپارش و تأیید گردیده وای رانکه برای دنبال کردن

این مرام از همه گونه رموز فنی یاری خواسته، بر علاوه او تاریخ را درس داده و آن بدان هنگام که صفت غیر جا نبداری از صحنه تاریخ-نویسی رخت بر بسته بود، و روش رایج روز شیوه مدرسه فلسفی (هگل) و ناسیونالیزم (درویزن) (۲) و (تریچکسی) (۳) بود. اینان تاریخ را مطابق قالب های قبلا معین شده و فرمایشی برشته تحریر کشیدند. اگر چه بیان روشن و واضحی از رانکه بدست نیست که همین مشرب فلسفی او در باره تاریخ باشد ولی از مطاوی آثارش بر می آید که او تاریخ را پدیده اراده خداوند میدانسته. خلاصه اینکه توفیقات محسوس و انکار-ناپذیر او انگیزه ظهور عقیده ای شد که یک نسل پس به (Historicism) تعبیر گردید و هنوز در صحنه تاریخ نویسی عقیده بر جای تلقی می شود. با این وصف نکته جالب در باره رانکه اینکه وی بر خلاف شیوه روشنفکران خود در نهضت لبرالیزم معاصرین پریشانی خویش حسه ندرت و جا لبتر از آن در موردش اینکه در سالهای دردش قرن بر دامن شهرت رانکه لکه نا شایسته ای نشست و آن خاصه بسعی مؤرخان انگلو امریک که اشتباهها دل بستگی و تعلق محبت آمیزش را بدقیق بودن و امیدش را به نگارش تاریخ حقیقی بیک نوع تفلسف مثبت از قول مرد پر ادعای خود فروشی تعبیر نمودند و از بعضی جهات دیگر نیز او را بیاد طمن و سرزنش دادند. ولی البته همه دانشمندان چنین نبوده و خاصه امروز به بزرگواری او تن داده و ادرا بحق لقب مرشد تاریخ-شناسان جدید بخشیده اند. بحثی که در ذیل از نظر خوانندگان ما میگذرد یکی از تراوشات دلکش و رنگز قلم اوست و همین مختصر خود به تنهایی میتواند مقام والای او را تصدیق و مدعیات مخالفانش را برود کند. این پارچه را رانکه در ۱۸۳۰ نوشته و پارچه انتقادی دیگری را که در ۱۸۶۰ نوشته در شماره آینده چاپ خواهم کرد. «هما یون»

۲-Heinrich von Treitschke (1834-1896) مؤرخ و نویسنده آلمانی

۳-Johann Gostav Droysen (1808-1884)

تاریخ با فلسفه قوام نیافته از دیرباز در جنگ و ستیز بوده، بجدی که این اختلاف و خصومت هیچگاه از نظرها پوشیده نبوده است. عادت غالباً برین است که در شعاع عقل و بهدایت معاییر قیاس بعل موضوعات میپردازند. مؤرخان بی اینکه سستی پایه های استدلال را درک کنند و پیش ازینکه قدرت پای چوین منطق را در نوردیدن گردنه های سنگلاخ و دشوار گذاردانش دریافته باشند، میکوشند که دستورهای آنرا در تفسیر حوادث تاریخی جهان بکار بندند. اینست که بدستور آن از میان حوادث بيشمار آنهایی را انتخاب میکنند که صغرا و کبرا ی قیاس و منطق شان را استوار گردانند، آنچه را فلسفه تاریخ گفته اند همین است.

یکی از نظریاتی که در فلسفه تاریخ وقتاً فوقتاً بران اتکاء می شود و آنرا غیر قابل تردید می شمزند این است که کاروان بشری در امتداد جاده تکامل بلا انقطاع و بی آنکه رگود و سکتگی در آن وجود داشته باشد، با گام های کلان و عجله سرسام آوری بسوی تکامل و ترقی روان است. فیخته (۱) که از نوابع و فلاسفه بزرگ بشمار میرود وجود پنج دوره یا مرحله تکاملی را در طرح فلسفه جهانی خود تشخیص داده است: مرحله اول قلمرو عقل ذاتی یا فطری. مرحله دوم قلمرو عقل بحیث یک قدرت (کسی خارجی). مرحله سوم، رستگاری یا راهی از سلطه عقل (کسی خارجی). مرحله چهارم عقل بحیث سلطه دانشی. و مرحله پنجم عقل بحیث یک اقتدار و سلطه هنری. فیخته را عقیده بر این است که این مراحل با عین کیفیت بر حیات افراد هم قابل تطبیق اند، ازین قرار: نخست مرحله معصومیت و بیگناهی دوم مرحله آغاز گنهیگاری. سوم مرحله تجاهر بکنه گاری و کمال عصیان. چهارم مرحله آغاز دوره تزکیه نفس و مرحله پنجم دوره کمال تزکیه نفس. حال اگر این طرح و یا چیزی نظیر آن تا اندازه ای صحت داشته باشد پس دران صورت تاریخ عمومی باید بحیث وظیفه، عهده دار بررسی و تحقیق تکاملی باشد که بشر از مرحله اول تا مرحله دیگر و از قرن تا قرن، در سمت معین و خاص حاصل می کند، دران حال جولانگاه دانش تاریخ مشتمل خواهد بود بر بیان حدود رشد و توسعه این کلیات، چنانکه هستند بانحوه تظاهر و تجلی آنها در آینه جهان. ولی نکته اینجاست که طرح بالا پندازی بیش نیست و بهیچوجه مطابق بواقع نمیباشد، باین دلیل که اولاً فلاسفه

فیلدسون، کافن، مشرب آلمان (1762-1814) Johann Gottlieb Fichte (۱)

خود درباره ماهیت و انتخاب آن نظریات کلی، که احتمالاً حکمفرمایی دارند، مفکوره‌های گوناگون دارند و دران باب همداستان نیستند. ثانیاً این گروه با هوشمندی تمام صرف یک یا چند ملت محدود از تاریخ جهان را مدنظر قرار میدهند در حالی که تاریخ حیات ملت‌های دیگر را از نظر می‌اندازند یا آنها را دنباله هارضمیمه‌های خیلی بی‌اهمیت آن عده منتخب تلقی مینمایند، که اگر چنین معتقد نبودند اصلاً نمی‌توانستند حتی برای یک لحظه هم از حال آنها غافل مانند، زیرا ملت‌های گیتی همه بدون استثنا، از آغاز تا امروز بطرزهای مختلف تحول و ارتقا، یافته‌اند و هر یک دارای فرهنگ جداگانه شده است. حقیقت این است که پی بردن بر امور بشری صرف از دور راه امکان پذیر است و پس: یکی بررسی بشیوه انتزاعی و دیگری تجرید. دومی روش فلسفه و اولی شیوه دانش تاریخ است. جزین دوروش راه سومی برای تحقیق و بررسی موجود نیست. حتی مکاشفه هم هر دو دو کتورین مجرد فلسفی و دو کتورین انتزاعی تاریخ را در بر میدارد. نکته قابل توجه این است که علاقه مندان باید این دو منبع علم و دانش را خوب از هم تمیز و تشخیص کنند و نکته جالب دیگر این است که دسته‌ای از مؤرخان می‌پندارند که تاریخ جز همان توده عظیم و متراکم حقایق خاص و متمایز از هم نیست. وظیفه مردم این است که آنها را بحافظه بسپارند، البته این گروه به بیراهه رفته‌اند و نتیجه این روش معلوم است: انباشتن فقرات و حقایق منقرد بر روی هم، که غیر از لحاظ مبانی اخلاقی ارتباطی باهم ندارند. عقیده من برین است که دانش تاریخ - در بلندترین جایگاه خود - بخودی قد علم می‌کند و بی‌دانش می‌آید. با این حال آن توانایی دران بودیعه گذارده شده که در پرتو آن بتواند، به آیین و روش خاص خود، خودش را از منزلات تحقیق و پرداخت بجزئیات و فقرات، بسطح مشاهده آفاقی حوادث و رویدادها و به بیان دیگر بمقام دانشی که مبین وجود ارتباطات آفاقی باشد، صعود بخشد.

بگمان من برای اینکه شخص بتواند بمفهوم تام و تمام کلمه مؤرخ باشد باید بدو صفت آراسته گردد: او باید خود را در فقرات و رویداد‌های خاص دخیل و انباز احساس دند و آنها را با تمایلات عاطفی خود لمس نماید. اگر مؤرخ در باره نژاد بشری - با همه انواع و الوانش، که ماهم بخشی ازین موزائیک استیم، چنان تمایل انسانی و عاطفه داشته باشد و درباره این بشری که - با اینکه زمینه و قماش مشترک

دارند هیچوقت تار و پودشان هر رنگ نبوده، چندانکه بخصایل پسندیده آراسته اند از منش های نکوهیده پیراسته نبوده اند، چنانکه موجودی تربیت پذیر و با فرهنگ است همچنان شیرین و بداندیش میباشد، صفات فرومایگی و نجابت هر دو در وجود اومی توان سراغ کرد، در همان آنی که در صد د باشد بند و زنجیر موانع در راه اعتلای نفس و مخلد ساختن هستی خود را از هم پاره کند دست و پایش باز در بند و زنجیر است، خنده شای سعاد و ند به های نکبت، هر دو در صفحه سیمای او نقش بسته اند، گاهی باندگی خشنود است ولی در همان هنگام حرص، آتش آرزوهای بی پایانش را دا من می زند. آری اگر مورخ در خود چنین جذبات احساس نماید و بشر را در پر تو چنین عواطف مطالعه کرده باشد پس او، بی ملاحظه و جریان حوادث از فهم و درک تدابیری که بشر بصورت متداوم برای ادامه حیات خود می سنجد متعظ خواهد شد. بدین صورت فضایل و محسناتی را که بشر در جستجوی آن بوده و خطاها و معایب قابل کشف در کردار آدمی را، سعادت و شقاوت او را، و تکامل مساهیت او را تحت شرایط متباین متذکره، سنن و مبادی اخلاقی او را، و - رای این - که هیچ جنبه ای از احوال او از نظر نیفتاده باشد، سرگذشت شاهانی را که آدمیزادگان ز پر او ای او بسر برده اند و سیر حوادث و چگونگی امور مهم و خاصی را که در ادوار ایشان صورت گرفته، بسهوات درک خواهند کرد. الغرض تاریخ شناس بی آنکه از کار خود مقصدی جز التذاذ از کیفیت حیات بشر، بطور مطلق در سر داشته باشد باید به تحقیق و بررسی حوادث پردازد عینا بهمان نهجی که شخص از بدین گل زیبا بی لذت میبرد و نمی اندیشد که آن گل زیبا بدام زمره از طبقه بندی (او دن) (۱) و یا کدام تصنیف (لینیس) (۲) ارتباط دارد. خلاصه مورخ باید اصولا نیندیشد که شاهد داربای (کن) از لابلای جزئیات و فقرات خاص چه گونه چهره نمایان می سازد.

باینهم آنچه نداشته، مدبرای مقصدی که در نظر است بسنده نیست. نظر مؤرخ باید متوجه جنبه های آفاقی حوادث باشد و بسان فیلسوف که قبلا بیک سلسله قناعتها می رسیده باشد تاریخ شناس ماهر شایسته نیست در پیرامون امور تصورات قبلی داشته باشد. البته پس از آنکه او در اطراف خصوصیات تفکر و اندیشه کرد

(۱) Lorenz Oken (1779-1851) نا تورا ایست و فیلسوف طبیعی مشرب آلمانی

(۲) Carolus Linnaeus (1707-1778) نبات شناس سوئدنی که تصنیف خاصی از انواع

حیوانات و نباتات بعمل آورده و بنام خودش یاد می شود . م .

تکامل جهانی، بطور عام برایش نیز مکشوف و آشکار خواهد شد، هر چند این تکامل نه با تمام دوات آفاقی ای که وقتاً فوقتاً متداول و شایع بوده است بلکه با عوام و امل کاملاً مختلفی ارتباط دارد. اصولاً ملتی روی کره زمین موجود نیست که با سایر ملل بنحوی در تماس نیامده باشد. روابط خارجی، که چگو نگی آن در حد خود با صفات ذاتی هر ملت بستگی دارد برای تعیین موقف آن ملت در صحنه تاریخ جهانی نقش عمده و بارز دارد، از این است که روابط خارجی باید حتماً در کانون تاریخ جهانی متمرکز و میزان گردد برخی از ملل گیتی که زود تر از دیگران خود را در کانون تاریخ جهانی و در محل اصلی و لازم متمرکز ساخته اند بر سایرین نفوذ و تفوق یافته و در نتیجه جایگاه ممتازی کسب نموده اند. ازین روست که میبینیم تحولات و تبدلات، خواه مثبت خواه منفی خاصه از همین ملت ها سرچشمه گرفته اند. پس شایسته نیست کاملاً بیرون و معتقد بچیزی باشیم که رای جمهور و در نظر بعضیها دول بزرگ خوانده می شود. بلکه بجا این است که احوال مللی را هم مورد عطف توجه قرار دهیم که در صحنه تاریخ نقش و اثر برجسته داشته اند، ضمناً نفوذی را که این ملت ها بر همدیگر داشته اند و تلاشی را که در میدان تنازع در برابر همدیگر ابراز کرده اند و مراحل کامیابی و تکاملی را که به هنگام جنگ و صلح طی نموده اند موضوع اندیشه قرار دهیم. زیرا اولاً در مؤرخ در مبارزات دولتهای گذشته محضاً و خالصاً عملیات و کردارهای دولتهای ظالم و جاه طلب را در پیشگاه نظر بدارد. دوماً او خواسته است صرف یک عنصر فانی و بی نسبت حوادث را مورد تمسک قرار دهد و آن باین دلیل که چنان دولتی که دارای زمینه معنوی و کیفیت روحی خاص خود نبوده و انگهی ماندگار و دوام دار شده باشد، تا ز بیاد ندارد. حقیقت این است که در زور و نیرو، بکنوع جوهر معنوی و خاصیت ذاتی و اصل که ناشی از خودش است، به نظر میرسد و شمع ثبات و دوام حیاتش از خود میگیرد، از شرایطی پیروی و اطاعت مینماید که کما بیش اختصاص بخودش دارد، بعلاوه خود برای خویشتن قلمرو خلق میکند. باید دانست که وظیفه دانش تاریخ تحقیق همین نیرو و زندگی است که مشخصات آنرا صرف بواسطه (یک فکر) و یا (یک لفظ) نمی توان توصیف و بیان کرد و این روح را که در چارچو به تاریخ جهان خود را ظاهر و آشکار میکنند نباید محدود و عقید تصور نمود، آری سراسر هستی این روح از قدرت حاضر و ناظری مملو و سرشار است و در بارگاه او اتفاق و صدقه را راه نیست و عناصر عامله تجلیه - ش را